

مغالطات مسعود بهنود در باره جنگ

دکتر محمود دلخواسته

بی اغراق یک نسل ایرانی آثار زخمهای عمیق جنگ هشت ساله میان ایران-عراق را بر تن دارد، زخمهایی چنان عمیق و دردناک که با سهل انگاری و مصلحت گرایی و نگفتن حقایق، و یا جوری گفتن که نه سیخ بسوزد نه کباب، نه این که درمان نمی پذیرد بلکه رنجها و دردهایش در پیکره جامعه هر روز بیش از پیش شعله ور خواهد شد. از این رو پرداختن «مسئولانه و دقیق و مستند» به سیر تحولات مربوط به این مصیبت عظمی که بدون نگاهی انسان دوستانه و حق جویانه امکان پذیر نیست، یک ضرورت ملی است. باید نقش های بازی شده در آن، افراد سهیم در تحقق و تداوم آن، و خلاصه همه مسائل پیدا و ناپیدای آن باز شود زیرا بازگو شدن این حقیقتها از جمله کلیدهای روشنگری در فضای سیاسی و اجتماعی ایران امروز است. در همین راستا باید از ابتکار تلویزیون صدای آمریکا (VOA) در برنامه روز یکشنبه ۱۳۸۷/۳/۵ که به گفت و گوی با آقای مسعود بهنود، از روزنامه نگاران مطرح خارج از کشور، اختصاص داشت تقدیر کرد. آقای بهنود در برابر پرسشهای شبکه تلویزیونی صدای آمریکا در باره جنگ و به ویژه موضوع مسئولیت قانونی آمران و عاملان ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر پاسخ هایی ارائه می دهند، که هر چند از وی که از یک نوع جهان بینی چند قطبی با اضلاع متضاد خاصی پیروی می کند، شگفت انگیز نیست، برای افکار عمومی می تواند فریبکارانه باشد. مدعیات وی از دید بسیاری که با موشکافی و محافظه ای بیدار به مسائل تاریخ معاصر می نگرند واجد اهمیت خاصی نیست، اما به اعتبار موقعیت ژورنالیستی وی در رسانه های داخلی و خارجی و حتی موقعیت وی نزد اصلاح طلبان به بن بست رسیده داخل کشور می تواند موجب آسیب های جدی به حقوق اساسی مردم ایران شود. منظورم از حقوق اساسی ملت حق حفظ حیات فردی و ملی، حق دانستن حقیقت جنگ، و حق محاکمه عادلانه جنایتکاران و حق عمومی ای به نام مسئولیت کیفی کسانی که علیه حیات مادی و معنوی آنان اقدام کرده اند.

آثار و مقالات مسعود بهنود مانند بسیاری از آثار و نوشته ها و خاطرات سلطنت طلب ها، تا پاره ای از آثار مارکسیستی در ایران کم یا بیش آزادانه منتشر می شوند. اما بسیاری از آثار و اندیشه های دیگر مانند بنی صدر، نه تنها نزد محافظه کاران، بلکه نزد اصلاح طلبان جمهوری اسلامی همچنان به عنوان تابو تلقی می شوند. گفتنی است، چگونه است که بعضی از نوشته های آقای مسعود بهنود با آن سوابق و لواحق و با آن افکار و خوی و خلق شخصی، در بعضی از نشریات ایران منتشر می شود و حتی بعضی از سایتهای اصلاح طلب نوشته های او را در ستون ویژه جای می دهند و از این بیشتر، در انجمن صنفی مطبوعات به مقام ژورنالیست برتر ایران اسلامی نیز نائل می شود؟

رژیم جمهوری اسلامی از آغاز تولد خود در کودتای خرداد ۱۳۶۰ تاکنون، به عنوان بگ رژیم انتگرالیست (ضدیت گرا)، خود را ضد غرب، ضد لیبرالیسم و متکی بر فئاتیسم اخلاقی (مانند حجاب و مخالفت با بسیاری از حقوق و آزادی های فردی) معرفی کرده است. یعنی درست نقطه مقابل و بزرگی هایی که کسانی چون مسعود بهنود از جهت طرفداری وی از آزادی و استقلال مردم مدعی آند. آقای مسعود بهنود با رژیم جمهوری اسلامی مخالف است، زیرا این رژیم را مخالف سکولاریسم و لائیسیتیم می شناسد. پس واقعاً جای شگفتی دارد

وجود تشابه کسانی همچون آقای مسعود بهنود با ساختار سیاسی استبدادی موجود در جمهوری اسلامی جای تحقیق جدی دارد. پنداری ماهیت چندگانه، تضاد گرایانه و زیگزاکی سیاست در ایران امروز در مخالفانی چون بهنود به خوبی حلول کرده است. شاید یکی از دلایل ناتوانی دول غربی و از جمله دولت آمریکا درباره نظام سیاسی ایران، همین ماهیت دوگانه، چند گانه و پیچیده رژیم جمهوری اسلامی است. رژیم جمهوری اسلامی در زمانهایی از طریق زد و بندها و روابط پنهانی دولت آقای رفسنجانی، به شدت متمایل به غرب می شود و یا با طرح جامعه مدنی دولت آقای خاتمی، با فئاتیسم اخلاقی برخورد می شود و با دولت مستعجل قالیباف به لیبرالیسم دو آتشه روی می آورد و با دولت احمدی نژاد، بسته پیشنهادی خلع سلاح جهانی، جانشین انتگرالیسم می شود. سرانجام رژیم جمهوری اسلامی با هر چهار دولت و دولت های قبیل و بعد، هر چهار ویژگی را در اشکال متناقض (ضدیت گرایی و همگرایی)، در خود تجربه می کند. اما، آقای مسعود بهنود با رژیم جمهوری اسلامی موافق است، زیرا این رژیم از طریق رفسنجانی می تواند به زد و بندهای پنهانی با غرب و آمریکا نائل شود.

اکنون با این پیشینه معلوم می شود که چرا آقای مسعود بهنود در برابر پرسش های VOA پاسخ هایی ارائه می دهد، که جهت گیری های مخالفت و موافقت خود را با رژیم جمهور اسلامی به طور توأمان نشان می دهد. از میان پرسش ها و پاسخ های آقای مسعود بهنود با VOA به سه پاسخ ایشان اشاره ای گذار می شود، باشد که منتقدین افکار و رفتار او را بیشتر زیر نظر قرار بگیرند:

پیشتر اشاره می شود که تمام پرسشها و پاسخها عیناً از مصاحبه استخراج شده است. برای دسترسی به این مصاحبه خوانندگان محترم می توانند به آرشیو این شبکه تلویزیونی مراجعه و عین گفتگو را ملاحظه فرمایند.

۱- هدف از ادامه جنگ

VOA: "آیا این نظریه برای شما معتبر است که آقای خمینی و یارانش برای حفظ حکومت خودشان بر تداوم جنگ یافشار کردند؟"

آقای بهنود چنین پاسخ می گوید: "به نظرم نظریه خطرناکی است، به خاطر اینکه جنگ همانگونه که در روزهای آخرش معلوم شد، همانقدر می توانست به تداوم حکومت کمک کند که می توانست به سقوط آن حکومت کمک بکند. اگر

که فرصتی بود، حالا در سالگردش یا وقت دیگری که اسنادش بیرون آمده است، بر اساس اسناد بیرون آمده مطالعه کنیم جریان پذیرش قطعنامه، و جریان پایان جنگ را، آن وقت خواهید دید که چه شرایط نگران کننده ای بود برای مدیران کشور. این فرض که همچنین جنگی می تواند دارای آنچنان ابعادی بشه که همه چیز از دست بره و روحانیون را در تاریخ به عنوان کسانی معرفی کنند که نتوانستند کشور را حتی برای ۱۰ سال ادامه ادامه دهند خیلی احتمال زیادی بود. بنابراین من تصور نمی کنم. این تفسیر بعد از عمل است که من تصور نمی کنم در آن زمان کسی به این... بیشتر در فکر آقای خمینی این بود که می روند و پیروز می شوند. دنیا را، تبادلات دنیا را همه را ساده گرفته بودند، به دلیل آنکه ساده به حکومت رسیده بودند. سقوط حکومت شاه ساده تر از آنکه کسی تصور می کرد اتفاق افتاده بود. بنابراین براساس چنین فرضیه ای، فرض این قرار گرفته بود که چون ایشان گفتند شاه برود شاه رفت، و البته بعد از مدت کوتاهی گفتند کارتر هم باید برود که اونهم رفت. و بنابراین می شود این را هم ادامه داد و صدام هم برود و بنابراین پیروزیهای بزرگ نصیب بشود. بنابراین قماری بود صورت گرفت. به نظرم در این قمار پیروزی تحت نظر بود."

بی تعارف باید گفت پاسخهائی آقای بهنود تحریف آشکار تاریخ جنگ با هدف تطهیر آنچه که در خرداد ۱۳۶۰ علیه گروههای سیاسی مخالف سلطه ولایت فقیه صورت گرفته است می باشد. در حالی که اگر آقای بهنود اندکی انصاف می داشتند با یک تحلیل سیاسی ساده به این حقیقت می توانستند برسند که رژیم جمهوری اسلامی با ادامه دو بحران گروگان گیری و جنگ، هدفی جز حذف مخالفین و يك دست کردن حکومت در سر نداشت، لاقلاً به بعضی از اسناد آشکار مراجعه می کردند تا وضعیت را آنگونه که اتفاق افتاده است ترسیم کنند.

اما اسناد: آقای سید حسین خمینی نوه آیت الله خمینی در ۲۵ اسفند ۱۳۵۹ در مصاحبه با روزنامه انقلاب اسلامی چنین می گوید: "من خودم با آنها بحث کرده‌ام و خودم از آنها شنیدم که می‌گویند خوزستان و حتی نصف ایران برود بهتر از این است که بنی‌صدر حاکم شود. آخرین شانس این جمهوری بنی‌صدر است." ۱

آقای بنی‌صدر، رئیس جمهور وقت، در جلد دوم کتاب خود به نام سیاست خارجی آمریکا از قول همین افراد می نویسد: "می‌گویند ۶ ماه دیرتر و با نهادهای انقلابی پیروز شویم، بهتر از این است که با ارتشی پیروز شویم که کودتاگران را بکار گرفته است. آن پیروزی که این ارتش بدست آورد نمی‌خواهیم." ۲ بنی‌صدر در جایی دیگر به همین نکات اشاره کرده است: "برای یک عده ای از دست رفتن خوزستان گواراتر از پیروزی بنی‌صدر است." ۳ یا "عده‌ای هستند که می‌خواهند به هر قیمت شکست بخوریم، فکر می‌کنند پیروزی، پیروزی رئیس جمهوری است و این برایشان غیرقابل تحمل است." ۴

"در واقع هدف از ادامه جنگ ظاهراً جز این نیست که مواضع تحکیم گردد." ۵

حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر در همان زمان این طرز تفکر را مورد انتقاد قرار داده و اعلام می‌کند: "ناشایستگی دست اندرکاران حکومت و رقابت های زیان بخش آنان کار را بدانجا رسانیده است که برای انحصار داشتن افتخارها، سامان یافتن جبهه ها را خوش نمی‌دارند." ۶

مهمتر از همه سخنان محسن رضایی است که به طور آشکار پرده از هدف از ادامه جنگ بر می‌دارد: "اگر جنگ را ادامه نمی‌دادیم، حکومت و انقلاب تثبیت نمی‌شد. آن‌هایی که می‌گویند شش سال از ۸ سال جنگ بیهوده بود و سال‌های جنگ را ۶ و ۲ توصیف می‌کنند، باید بدانند که اگر به جنگ پایان می‌دادیم حکومت اسلامی و انقلاب از بین رفته بود." ۷

و بنی‌صدر که از همان آغاز از نیات آنها آگاه بود در نامه ای به آقای خمینی پرده از حقیقت بر می‌دارد: "این آقایان که از پشت جبهه گشوده‌اند، خواهان ادامه جنگ هستند اما نه برای تحصیل پیروزی، بلکه بردن ایران به شکست. خیال می‌کنند، شکست موجب می‌شود از شر بنی‌صدر راحت بشوند." ۸ چگونه است که آقای بهنود که الحق باید از او به منزله یکی از برجسته ترین ژورنالیست های کشور در ترکیب واقعیت و داستان یاد کرد و این همه در این مصاحبه از اسناد سخن می‌گوید، از این ابعاد جنگ چشم پوشیده و جنگ را به نحوی پوزیتیویستی صرفاً به خاطر خود جنگ توجیه می‌کند؟

1- انقلاب اسلامی، ۲۵ اسفند ۵۹. قبل از این گفتگو، حسین خمینی برای اولین بار در مصاحبه‌ای علیه بنی‌صدر صحبت کرد. چه شده بود؟ درباره چرایی آن مصاحبه بنی‌صدر نقل می‌کند: "روز بعد از مصاحبه، حسین خمینی نزد من آمد و گفت: "عموم احمد آقا تلفن کرد بیا حال امام خراب است. از آبادان به تهران آمدم. نزد پدر بزرگ رفتم دیدم در رختخواب با حالی بسیار زار است. مضطرب شدم و پرسیدم: چه شده؟ کسالت دارید؟ امام گفت: از دست بنی‌صدر است، بنی‌صدر می‌خواهد مرا نابود کند." (نامه‌ها از بنی‌صدر به خمینی و دیگران، توضیحات، ص ۲۱۹)

2- سیر تحول سیاست آمریکا، کتاب دوم، فصل ۵، ص ۱۸

3- انقلاب اسلامی، ۱۳ آذر ۵۹

4- انقلاب اسلامی، ۹ خرداد ۶۰

5- انقلاب اسلامی، ۹ خرداد ۶۰

6- بیانیه حزب ملت ایران، ۱۳/۸/۱۳۵۹

7- سخنرانی در کنگره بزرگداشت سرداران و ۱۶ هزار شهید خوزستان، ۱۰ اسفند ۱۳۷۹

8- نامه بنی‌صدر به آقای خمینی، ۲۶ آبان ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی‌صدر به خمینی و دیگران، ص ۱۹۵

۲- آیا در صورت وجود شرایط دموکراتیک در کشور جنگ ادامه پیدا می‌کند؟

وقتی رادیو صدای آمریکا VOA پرسش بالا را از آقای بهنود انجام می‌دهد، ایشان پاسخ می‌دهد: " [بهنود در حالی که گویی سؤال برایش غیرمترقبه بوده است] ببینید وارد یک مقوله خیلی پردردسری می‌شویم. از بحث روزمان دور می‌شویم. آقای فرهودی، اصولاً آن هیجانی که در آن شرایط وجود داشت و در عین خواست، عموم انتخاب خودشان را داده بودند دست آقای خمینی. شرایطی که کم و بیش هم اکنون بین شیعیان و اکثریت در عراق وجود دارد و بنابراین همه چیز گره خورده است، آمریکا و بقیه دچار مشکل شده اند در عراق. برای آنکه در یک شرایط دموکراتیک شیعیان عراق نظر خودشان را متوجه کردند به آقای سیستانی. در آن زمان هم عین همین وضعیت در داخل ایران وجود داشت و اکثریت جامعه ایران، می‌شود نقد کرد، بسیاری ایشان الان پشیمانند، هر چی، ولی در هر حال در آن شرایط سپرده بودند تصمیم خودشان را به آقای خمینی. بنابراین نگاه می‌کردند که ایشان چه می‌گوید... [به هر حال] شرایط خاصی به وجود آمده بود. در آن شرایط خاص، نظر من است، عقیده من است، ممکن است غلط باشد ولی خودم فکر نمی‌کنم غلط، دموکراسی چیزی را عوض نمی‌کند. هیجان حاکم شده بود. خودخواسته جامعه اراده اش را داده بود به آقای خمینی... موقعی که آزادی خرمشهر اتفاق افتاد مجلس اول بود. مجلس اول، غیر از مجلس اول مشروطیت، آزادانه ترین مجلس ایران بوده است. یعنی در صدر سال تاریخ مجلس داری ایران، از مشروطیت ایران، در صدر سال تاریخ قانون اساسی و پارلمان در ایران، از مجلس اول که بگذریم-که آنهم یک توضیحاتی دارد به هر حال صرفاً سه درصد مردم بیشتر در انتخابات شرکت نکردند ولی به هر حال آزاد بود، از آن مجلس اول که بگذریم هیچ مجلسی در طول این مدت به اندازه مجلس اول بعد از انقلاب آزاد نبود. به اندازه زیادی می‌شود گفت مجلس اول نماینده افکار عمومی آنروز جامعه ایران بود. بخش عمده ای از اعضای آن مجلس الان جزو مخالفین هستند همین الان که در خدمت شما هستیم، ولی در آن شرایطی که وجود داشت نظر عمومی غیر از این نبود. نظر عمومی این بود که عقلشان سپرده شده بود و تصمیم گیری به آقای خمینی و نمایندگانشان هم جز این کاری نمی‌توانستند بکنند."

آقای بهنود، که با این نوع خطبه خوانی خویش گویی وظیفه دارد برای استبداد خشن و سرکوب خونین آن دوران توجیه مردمی و دموکراتیک بسازد، نتیجه می‌گیرد اگر دموکراسی هم بود، باز وضعیت به همین صورت ادامه پیدا می‌کرد. شگفتا! اما او مثل همیشه چشمان خود را به روی واضح ترین حقایق می‌بندد. او لازم نمی‌بیند تا با ساده ترین تحلیل بگوید، چگونه در یک شرایط دموکراتیک و آزاد، نیروهای سیاسی و طرفداران صلح اجازه می‌دادند تا رژیم جمهوری اسلامی صرفاً به خاطر بقاء خود، بیش از ۱۰۰۰ میلیارد دلار ثروت کشور را به دود آتش، هوا کند؟ و چگونه مطبوعات آزاد اجازه می‌دادند تا شعارهای ذهنی و پوچ "جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم"، "جنگ جنگ تا پیروزی"، "راه قدس از کربلا می‌گذرد" نزد نیروهای نظامی و بخشی از ناآگاهان جامعه باب شود؟ چگونه مطبوعات آزاد و نیروهای آزادیخواه اجازه می‌دهند تا صندوق های رای مقررات جامعه را در زیانبارترین شرایط بدست جمعی تبهکار و قدرتمدار بدهند؟ و چگونه جامعه فرصت می‌داد تا عده ای فرصت طلب با تحریک افکار خرافی بخشی از نیروی های نظامی و غیر نظامی جامعه، جزوه ها و روایات و احادیثی جعل کنند که با هدف تحقق آرمانهای جنگ طلبانه صورت می‌گرفت؟

افسوس که زمان یاری نکرد و اجازه نداد تا اولین منتخب ملت ایران در مقام فرماندهی کل قوا طومار این خرافات را برچیند. عقلی گری ای که بنی صدر رواج می‌داد خیلی زود با بستن جامعه در مدار بسته کودتا و استبداد، سرکوب شد. بنی‌صدر مجبور در توانش کوشید تا از انحرافات که به نام جنگ پیش می‌آمد، جلوگیری کند. یکی از این اتفاقات حضور امام زمان در جبهه‌ها در دفاع از رزمندگان ایرانی بود! بنی‌صدر در این باره می‌گوید: "اسرای عراقی گفته‌اند، یک اسب سفیدی با شمشیر به ما حمله می‌کند!! این امور را در این عصر و زمانه تبلیغ کردن در حقیقت انکار کردن نقش خود انسان است. البته آنها که اینگونه امور را می‌سازند و می‌خواهند القا کنند، جواب این سؤال یادشان می‌رود که این اسب سفید بهتر بود روز اول می‌آمد و اینهمه ضایعات و تلفات به کشور وارد نمی‌شد و جلوی پیشروی دشمن را می‌گرفت!"

اما اگر آقای بهنود به اسناد مراجعه می‌کرد، در می‌یافت که در شرایط دموکراسی، هرگز ادامه جنگ امکان پذیر نبود. مرحوم بازرگان در یکی از نامه های خود به آقای خمینی می‌نویسد: «شنیده شده است که عده ای از مقامات بلند پایه جنگ با ادامه جنگ مخالف هستند، اما وقتی نزد شما می‌رسند اظهار موافقت می‌کنند». آقای بهنود از خود نمی‌پرسد، که چه شد قول آقای بازرگان نه تنها در ادامه جنگ، بلکه در تمام عرصه های زندگی اجتماعی «تظاهر به موافقت» باب شده بود؟ آیا در شرایط دموکراسی، امکان ادامه چنین تظاهری وجود می‌داشت؟

آیا اگر همان مشی ای که بنی صدر يك تنه در دفاع از آزادی انجام می‌داد و گفته ایشان در تاریخ ۲۷ آذر ماه ۱۳۵۹ درک می‌شد و از آزادیهای اساسی جامعه حراست می‌شد، باز هم جنگ ادامه پیدا می‌کرد؟ "این مدت که من رئیس جمهورم، کدامیک از آزادی‌های مردم را به خطر افکنده‌ام و در برابر خطراتی که این آزادی‌ها را تهدید کردند و می‌کنند سکوت کرده‌ام؟ شما شب و روز مشغول توطئه هستید که عنوان فرماندهی کل قوا را از رئیس جمهور باز پس گیرید. چرا می‌خواهید این کار را بکنید؟ برای این است که می‌خواهید تمام عناصر قدرت در دست خودتان باشد؟ این را مردم فهمیده اند. مردم می‌دانند که در شرایط جنگ این خیانت آشکاری به کشورشان است و

موجب از دست رفتن کشورشان می‌شود. من منتخب مردم هستم، هر وقت و هر زمان که مردم مرا نخواهند همان لحظه و همان زمان خواهم گفت که آسوده شدم و دنبال کار خویش خواهم رفت." ۱۰

نکته بسیار با اهمیتی که آقای مسعود بهنود و خوانندگان باید مطلع شوند، این است که اگر نگوییم تنها اصل، ولی یکی از مترقی ترین اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی که برابر با آن "استقلال و آزادی از یکدیگر تفکیک ناپذیر می شوند و به بهانه استقلال نمی توان آزادی های مردم را و لو با وضع قوانین سلب کرد (اصل نهم قانون اساسی)، با ایده ابتکاری و سماجت بنی صدر تصویب شد. و او تنها رئیس جمهور در تاریخ جمهوری های جهان است که در بحرانی ترین شرایط تهدید خارجی (جنگ)، هرگز در دفاع از حقوق و آزادیهای جامعه، با احدی کنار نیامد.

۳- محاکمه عوامل ادامه جنگ در شرایط دموکراسی؟

گوینده رادیو صدای آمریکا VOA در ابتدا به نقل از مصاحبه آقای هاشمی رفسنجانی در سال ۲۰۰۳ با روزنامه کیهان می پردازد و از قول آقای رفسنجانی که در بخش اعظم جنگ عملاً فرماندهی کل قوا را به دست داشته است نقل می کند که وی هیچ مسئولیتی را برای ادامه جنگ متوجه خود نمی داند و علت ادامه جنگ را پافشاری فرماندهان نظامی و فقدان شرایط بین المللی مناسب می داند. مجری سپس خطاب به آقای بهنود می پرسد بر فرض که ما شاهد تغییری اساسی در ایران امروز باشیم به گونه ای که شرایطی ملی و دموکراتیک حاکم شود، مسئولیت کسانی که جنگ را ادامه دادند چه می شود؟ آقای بهنود در اینجا به جای آنکه مستقیم به پرسش مطرح شده بپردازد شروع می کند خطبه غرائی در مدح شهامت آقای رفسنجانی در سال ۶۷ برای پایان دادن به جنگ علیه نظر کسانی مثل محسن رضایی ایراد کردن و می افزاید: "تمام شدن جنگ بنابر اسناد مخالفیم و موافقین که فاش کرده اند بیش از هر کسی مدیون آقای هاشمی است. ... در هیچ جا ثبت نیست که کسی در سال ۶۱ غیر از مهندس بازرگان که ثبت هست، کس دیگری رفته باشد و گفته باشد و ایستادگی کرده باشد به این که الان موقع پایان دادن به جنگ است" این فرار بهنود از پاسخگویی به گونه ای است که مجری مجبور می شود پرسش اش را تکرار کند و از آقای بهنود باز پرسد چگونه بالاخره ملت می تواند خواهان کشیدن پای افرادی که مسئول ادامه جنگ و دخیل در این مصیبت بوده اند به میز محاکمه شود؟ بهنود که پنداری با این پیش فرض سخن می گوید که حکومت ولایت فقیه حکومتی دموکراتیک و قابل مقایسه با مثلاً حکومت در انگلستان یا آلمان پس از جنگ است چنین پاسخ می دهد: "من تصور می کنم همچنین چیزی اتفاق نمی افتد. دلیل اش هم این است که در هیچ جای دیگری نیفتاده است. یعنی شما مثلاً تصور کنید-یک موقعی این اتفاق افتاده بود که بعضی ها تصور می کردند که آقای تونی بلر و آقای جرج بوش را می شود به خاطر جنگ عراق برد به دادگاه. معلوم شد عملی نیست. هیچ رئیس کشور دموکراتیکی را به خاطر کارها و تصمیماتی که در زمان انتخابش می گیرد به دادگاه نمی شه برد بر اساس عرف و بر اساس تأکید حقوق. در جنگ جهانی دوم که این اتفاق افتاد که تنها موردی است که اتفاق افتاده است که بعداً دادگاه نورنبرگ تشکیل شد، هنوز که هنوز است نظامی های دنیا از جمله همین آقای ارتشبد جم را که شما به درستی و به نیکی از او ذکر کردید، معتقد بود که دادگاه نورنبرگ نباید افسران را محاکمه می کرد و معتقد بودش همچنین چیزی غلط است"

خیلی عجیب است! آقای بهنود ابتدا می گوید در هیچ کجای دنیا مسئولان را به خاطر کاری که کرده اند محاکمه نکرده است، بعد نیت خود را در رد محاکمه سران نازی ها و قتل عام ۶ میلیون انسان در ماجرای هولوکاست، از زبان ارتشبد جم بیان می کند. از دید ایشان گویی باید عدالت را از دید نظامی ها تعریف کرد. اما او آشکارا از واقعیتها غفلت می کند اگر نگوییم می داند و به آشکار دروغ می گوید. من مخالف اعدام و بلکه هرگونه مجازات ضد کرامت انسانی آنهم به طور صد در صدی هستم (بر خلاف آقای بهنود که به قول خودش با صد درصدی در هر مقوله ای وداع کرده است)، مدافع هیچگونه انتقامگیری نیستم و تجربه کشف و اعلام حقیقت و آنگاه عفو را که برای نمونه پس از تغییر رژیم در آفریقای جنوبی انجام شد بهترین و انسانی ترین الگو برای فردای ایران می دانم، اما برای اطلاع آقای بهنود خوب است به حوادث همین چند سال اخیر در مبارزه نظام حقوق بین الملل با جنایتکاران جنگی اشاره کنم؛ از جمله محاکمه میلسویچ و صدام و سران کشورها در رواندا و سیرالئون و ... برای ارتکاب کشتار جمعی، جنایت علیه انسانیت و جنایتهای جنگی اشاره کنم. یا مگر در همین عراق مسئولین شیعه جدید در دادگستری عراق یعنی ها را به خاطر تجاوزات و جنایت های خود محاکمه نکردند؟ مگر دولت کرزای در افغانستان دستش به هر طالبانی که می رسید، او را به محاکمه و مجازات نمی رساند؟ این فقط سه نمونه در بیخ گوش و چشمان ما. حال آقای بهنود چگونه به آسانی ادعا می کند که در هیچ کجای دنیا و در هیچ دموکراسی ای، چنین اتفاقی نیفتاده است؟

آیا کسانی که ۸ سال جنگ را با هدف سرکوب آزادیها و با هدف توسعه و گسترش اقتدار خود بر این کشور تحمیل کردند و بدتر از آن، انقلابی که می رفت موج امید و نشاط در مردم منطقه ایجاد کند و این کشورها و سایر کشورها و ملل ستمدیده را به آزادی و دموکراسی و ترقی بخواند، چگونه است که با کسانی که این جنایت ها را مرتکب شدند و می شوند، نباید برخورد کرد؟ چگونه است جامعه در شرایط آزاد، از کسانی که ۱۰۰۰ میلیارد دلار خسارت بر این مردم تحمیل کردند و علاوه بر آن، با سلب امکان رشد و توسعه جامعه که حجمی بیش از ۱۰۰۰ میلیارد دلار خسارت بر این کشور تحمیل کرد، هیچ بازخواستی نداشته باشد؟ و چگونه است فردای دموکراسی نپرسند، در شرایطی که رئیس جمهور و فرمانده کل قوا در حال رایزنی با سران کشورهای غیر متعهد بود و مذاکرات را تا جایی پیش برد که جنگ را با تأمین خسارت و با پیروزی کامل ایران به پایان برساند، گروهی در داخل به ویژه در حزب جمهوری اسلامی به

نقشه کشی علیه منتخب ملت و انحلال ارتش مشغول باشند. در همان ایام که بنی صدر می گفت: "ما مسئول جان این انسان ها هستیم. بهتر است که ما آدم آگاه و با دانش نظامی و معتقد را فرمانده کنیم و او تلفات ندهد و جان برادران و فرزندان ما را بی جا و بی دلیل به خطر نیافکند، تا اینکه کسانی را بگذاریم که برایشان جان افراد قیمت ندارد. اما فرصت طلبانی هستند که می خواهند با عنوان کردن شهید و از راه شهید پروری ضعف خودشان یعنی نبود دانش فرماندهی و ضعف فرماندهی را بپوشانند." ۱۱ و نیز "تاخیر جنگ زیان است." ۱۲ و در جایی دیگر، "نباید بگذاریم کار جنگ مثل سرنوشت گروگانها شود و مردم جنگ زده دچار فقر و پریشانی گردند." ۱۳ و به گفته او "به سکوتوره، رئیس جمهور گینه و عضو میاتجی صلح کنفرانس اسلامی که به تهران آمده بود گفتیم: این آخرین فرصت شماست. سعی کنید هر چه زودتر موافقت صدام حسین را بپذیرید چون معلوم نیست در سفر بعدی تان من وجود داشته باشم تا شما بتوانید برگردید ایران." ۱۴ و سرانجام "با پیشنهاد صلح گروه غیرمتعهدها، شورای عالی دفاع با کمی تغییرات آن را تصویب کرد. بنی صدر در این مورد می گوید:

"بنا بر آن پیشنهاد، قرار بود قوای نظامی طرفین [ایران و عراق] از مرزهای بین المللی به اندازه توپ رس عقب نشینی کنند. قرار بر این شد که به عنوان غرامت به ایران ۲۵ میلیارد دلار بپردازند. خبرگان نظامی کشور به آقای خمینی توضیح دادند: این بهترین فرصت و بهترین پیروزی سیاسی و نظامی برای ایران است و اگر این فرصت را از دست بدهیم و جنگ ادامه پیدا کند، با توجه به اینکه به دلیل محاصره اقتصادی ما قادر به تهیه اسلحه نیستیم، سرانجام مجبور به پذیرش پایان جنگ در شکست خواهیم شد. آقای خمینی با این پیشنهاد موافقت کرد و گفت فقط کاری کنید که اسمش صلح نباشد. بسیاری با "صلح" مخالفند. همین حالا دو اتوبوس از روحانیون آذربایجان آمده بودند اینجا و با صلح مخالفت می کردند. گفتیم روی صلح اسم دیگری نمی شود گذاشت. این آقایان هم اگر می توانند، رودر روی مردم با صلح مخالفت کنند. گفت پس بکنید. وزیر امور خارجه کوبا، [ایزیدور ماکالمیر] که رئیس هیئت بود تلفن کرد و گفت که ما جواب موافق عراق را هم گرفتیم و روز ۲۶ خرداد به ایران می آیم." ۱۵

سرانجام، پس از جلب موافقت آیت الله، سه چهره معروف، آقایان بهشتی، خامنه ای و رفسنجانی نزد آقای خمینی رفتند و با بیان اینکه: "اگر بنی صدر پیروز شود، سوار بر تانک به تهران بیاید شما هم دیگر حریفش نیستید"، رأی او را بازگرداندند. در این میان، بنی صدر به شدت تلاش می کرد تا در آخرین روزهای حکومتش کار جنگ را تمام کند. می دانست که اگر حزب جمهوری روی کار بیاید، جنگ را تا آن هنگام که پایه های حکومت مستحکم گردد، طولانی خواهند کرد. رفسنجانی نیز در خاطراتش به خواست بنی صدر برای صلح اشاره می کند و می گوید:

"با رجایی در مورد پیشنهاد هیات صلح غیرمتعهدها صحبت کردیم، بعضی نظامی ها و آقای بنی صدر مایل اند که آن را بپذیرند." ۱۶

"آقای بنی صدر در کارنامه دیروز نوشته مایل است که به جنگ خاتمه دهد و صلح کند ولی شعار راه پیمایی امروز و اظهارات امام یقینا راه را بر او بسته است." ۱۷

آیا به موجب اسناد و روایت های آشکار و غیر قابل انکار فوق، وقتی عده ای سرنوشت يك کشور را به واسطه تبهکاری های آشکارشان از روز روشن به شب سیاه بر می گردانند، فردای جامعه دموکراتیک، مردم از چنین تبهگنی هایی در خواهند گذشت؟ هر چند نظر این نویسنده این است که بهترین و عادلانه ترین روش برای جبران تبهکاری های گذشته، نه انتقامگیری، بلکه ایجاد امکان برای افشای حقایق (چیزی شبیه تجربه کمیسیون های کشف حقیقت در آفریقای جنوبی)، سپس آشتی و صلح ملی است که در آن همه مردم ایران، حتی آنانکه جنایت آفریده اند چگونه وارد فضایی معنوی برای آبادی و آزادی میهن شوند. اولین قاعده هم در این فضای جدید منع مجازات مرگ و بلکه هر نوع کیفر مغایر با کرامت انسانی است.

11- انقلاب اسلامی، ۲۱ آبان ۵۹

12- انقلاب اسلامی، ۲۳ دی ۵۹

13- انقلاب اسلامی، ۹ خرداد ۶۰

14- درس تجربه، ص ۱۴۷

15- درس تجربه، ص ۱۲۶-۱۲۷. همچنین مصاحبه بنی صدر با رادیو آزادگان، ۴ اکتبر ۲۰۰۶

16- خاطرات ۲۱ اردیبهشت ۶۰، عبور از بحران، ص ۲۰۶

17- عبور از بحران، ص ۵۲